

# من هم می‌خواهم ربیات بسازم

مروری بر یک کتاب کودک ژانر پیشرفت



## صدیقه فریدون پور

نویسنده

”

داستان به خوبی توانسته حس «من می‌توانم»، «خلاقیت»، «کمک به دیگران» و «تلاش برای رسیدن به خواسته‌ها» و تا حدودی «احساس غرور نسبت به افتخارات ملی» را در مخاطب کودک ایجاد کند

اوایل اسفندماه بود. چند روزی می‌شد که پدر ریحانه رفته بود مأموریت. ریحانه دلتنگی می‌کرد و به چیزی راضی نمی‌شد. مطابق دوشنبه‌های گذشته، باید چندساعتی تنه‌ایش می‌گذاشتم. ریحانه را گذاشتم پیش مادر چون و رفتم کلاس. آن روز از کتابخانه چند کتاب امانت گرفتم. یکی برای خودم و دوتا برای ریحانه. موقع برگشتن به خانه مادر یادم آمد به ریحانه قول بستنی داده‌ام. می‌خواستم برگردم، اما فکر کردم کتاب ببیند بستنی یادش می‌رود، همین‌طور هم شد. حتی فرصت نداد ناهار بخوریم اصرار کرد اول یکی از کتاب‌ها را بخوانم.

و بدون پیش‌زمینه به داستان اضافه شده است، حتی به نظم قابلیت جدا شدن از داستان را داشت و شخصیت اصلی قصه، یعنی زهرا می‌توانست با همان پیش‌زمینه پایانی وارد قصه شود. یعنی مخاطب بفهمد که زهرا از زبان بزرگ‌ترها یا از تلویزیون درباره ربیات‌ها شنیده و حالا این توانایی را در خود دیده است که در حد توان و بنا به نیاز فعلی خود یک ربیات بسازد.

صفحات کتاب با نقاشی‌های ساده و کودکانه پر شده و جزئیات این نقاشی‌ها دلنشین است. توجه به جزئیات طرح، حس کنجکاوی بچه‌ها را به خوبی تقویت می‌کند. اگر از شلوغی و آشفتگی نقاشی‌ها صرف‌نظر کنیم، طرح‌ها در خدمت داستان و تکمیل‌کننده ماجرا هستند. در این میان تنها چیزی که دلگیر بود، عکس پدر توی قاب روی طاقچه بود. من اگر به جای خالق اثر بودم، برای پدر، نقش حضوری و عینی در نظر می‌گرفتم.

پدر می‌توانست در جایی از داستان وارد قصه شود و به زهرا در

از نوشته‌های روی جلد معلوم بود تصاویر داخل کتاب، قابلیت رنگ‌آمیزی هم دارد؛ یعنی یک تیرو دو نشان. از عنوان کتاب به نظر می‌آمد کتاب با هدف پرورش خلاقیت و حس اعتماد به نفس کودکان نوشته شده و محتوای داستان در این امر موفق بود. ولی وقتی به پایان داستان رسیدیم هدف دیگری هم به ذهن می‌رسید. کتاب درصدد معرفی پیشرفت‌های علمی و فناوری کشور بود تا به زبان ساده آن را برای کودکان بیان کند. قسمت دوم داستان، کمی ناگهانی